

خردسالان

دوست

سال ششم
شماره ۲۸۹ ، شنبه
۱ تیرماه ۱۳۸۷
۳۰۰ تومان



دوست

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۶



مادر

۱۸



خدا داده است

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



قصه‌های پنج انگشت

۳



با من بیا ...

۴



وقتی شیر بیمار شد

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



جوراب‌ها

۱۱



جدول

۱۲



خوش خطی مهم است

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامسویا...



دوست من سلام.

من فنجان هستم. یک ظرف کوچک برای نوشیدن چای. می‌دانی که هر ظرفی مخصوص کاری درست شده است.

وقتی که بزرگ‌ترها در فنجان چای می‌ریزند، چای خیلی داغ است. صبر کن تا کمی سرد شود. مراقب باش هیچ وقت چای داغ نخوری. راستی، دستگیره‌ی کوچک من برای این

است که تو با کمک آن مرا بلند کنی. فراموش

نکن برای یک فنجان چای یک قند کافی است!

حالا تا وقتی که چای توی فنجان سرد شود، برای

ورق زدن مجله با من بیا ...





وقتی تنه‌بر بیمار تنند

مرجان کشاورزی آزاد



در جنگلی سرسبز، شیری زندگی می‌کرد، قوی، وحشی و بزرگ. همه از شیر می‌ترسیدند و وقتی می‌غرید، به خود می‌لرزیدند. شیر در پیشه‌ای زندگی می‌کرد که پر از میوه و دانه‌های خوش مزه بود، اما هیچ کس جرأت نزدیک شدن به آن قسمت جنگل را نداشت، چون پا به پیشه گذاشتن همان و شکار شیر شدن همان.

یک روز شیر به سختی بیمار شد. گرگ و روباه هر چه کردند نتوانستند حال شیر را خوب کنند. یک روز روباه گفت: «شیر آن قدر به حیوانات این جنگل بدی کرده است که آن‌ها هر روز آرزوی مرگ شیر را داشتند، حالا باید کاری کنیم تا همه دعا کنند حال شیر خوب شود.» گرگ گفت: «من همه را مجبور می‌کنم تا برای شیر دعا کنند.» روباه گفت: «نه، دعایی که به زور باشد فایده ندارد. من راه بهتری می‌شناسم.» شیر پرسید: «چه راهی؟» روباه گفت: «صبر کنید و ببینید.»

فردای آن روز در تمام جنگل خبر مهمی پیچید: «شیر اجازه داده است تا هر کس هر چه قدر می‌خواهد از میوه‌ها و دانه‌های خوراکی پیشه شیر بردارد و بخورد و به خانه



پیرد، حیوانات اول باور نکردند و با خود گفتند که این حتماً یک دام است. اما کم کم به پیشه‌ی شیر نزدیک شدند تا ببینند آن‌جا چه خبر است. نه صدای غرشی می‌آمد و نه شیر دیده می‌شد. روباه نزدیک حیوانات آمد و گفت: «شیر بیمار است و چیزی به مردنش نمانده. او اجازه داده تا وقتی که زنده است شما به پیشه بیاید و هر چه می‌خواهید بخورید. اما اگر شیر بمیرد، من به جای او صاحب این پیشه می‌شوم و هیچ کدام شما حق ورود به این جا را نخواهید داشت.» حیوانات با خوش حالی مشغول جمع کردن غذا شدند.

شیر که صدای روباه را شنیده بود با خشم

گفت: «تو مرگ مرا شرط گذاشتی؟ می‌خواهی من

بمیرم و تا صاحب پیشه بشوی؟» روباه گفت: «نه

شیر عزیز! حالا همه هر روز دعا می‌کنند که

تو سالم و زنده باشی و آن‌ها از میوه‌ها و

دانه‌های این پیشه بخورند.» شیر خندید.

از آن روز به بعد حیوانات با خیال راحت

به پیشه رفت و آمد می‌کردند و شیر

هر روز حالش بهتر می‌شد. اخلاقش

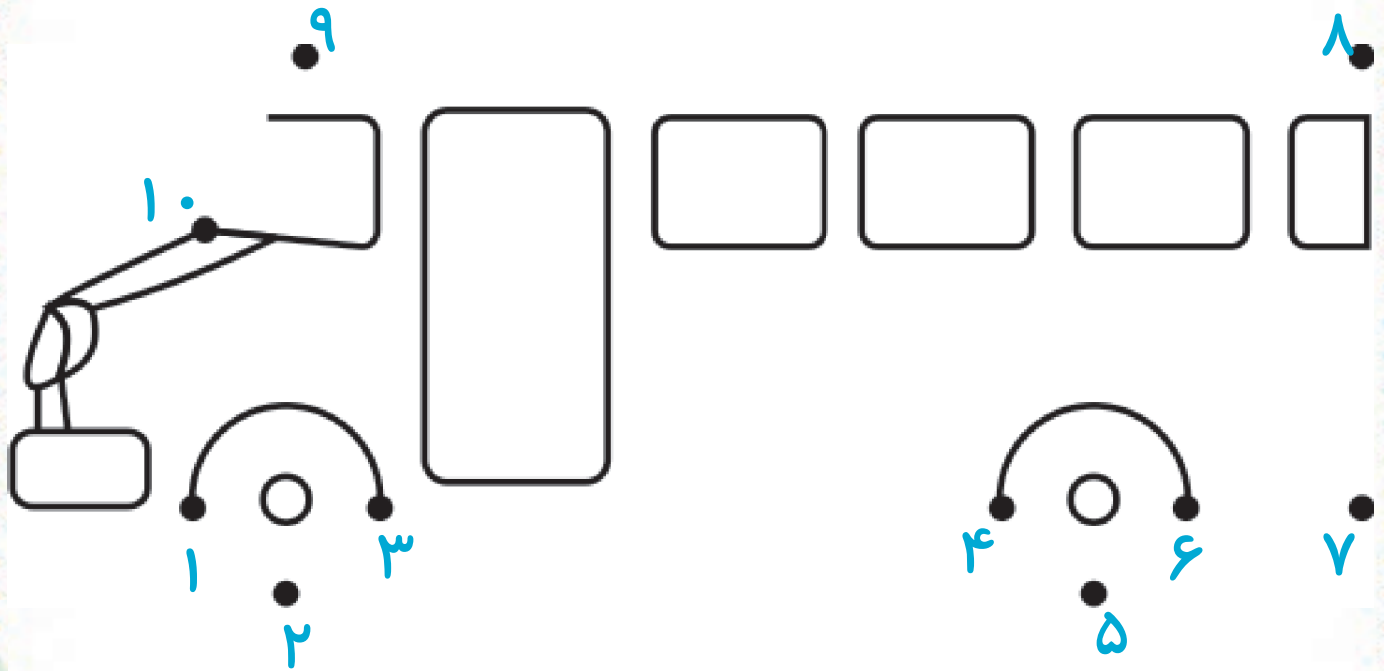
هم بهتر می‌شد. انگار دعای حیوانات

اثر کرده بود.





دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



فرشته‌ها



روز تولد حضرت فاطمه (س) بود. روز مادر، و ما می‌خواستیم مثل هر سال این روز را جشن بگیریم. جشن امسال ما با همیشه فرق می‌کرد. ما می‌خواستیم با مینی‌پوس دوست دایی عباس، به مرقد امام برویم. همه باهم، دسته جمعی! من و حسین خیلی خوش حالی بودیم چون نه من و نه حسین تا به حال سوار مینی‌پوس نشده بودیم. پدرم چند جعبه‌ی بزرگ پر از شیرینی خریده بود. جعبه‌های شیرینی را هم توی مینی‌پوس گذاشتیم. من و حسین داشتیم جعبه‌ها را می‌شمردیم که مادرم از توی یکی از جعبه‌ها به من و حسین شیرینی داد و دوباره در جعبه را بست. ما راه افتادیم همگی باهم. پدر بزرگ و مادر بزرگ و دایی عباس و زن دایی و حسین و من و مادر و پدرم. وقتی به مرقد امام رسیدیم و همگی از مینی‌پوس پیاده شدیم، پدر و دایی عباس جعبه‌های شیرینی را باز کردند و به تمام کسانی که به زیارت مرقد امام آمده بودند شیرینی تعارف کردند. گفتیم: «چرا شیرینی‌ها را به مردم می‌دهید؟» پدرم گفت: «امروز روز مبارک است. هم روز تولد حضرت فاطمه (س) است و هم روز تولد حضرت امام خمینی.» همه خوش حال بودند، شیرینی می‌خوردند و دعا می‌کردند. مثل من و حسین که یک عالمه شیرین خوردیم. مینی‌پوس سوار شدیم و به زیارت مرقد امام رفتیم.





جوراب‌ها

ناصر کشاورز

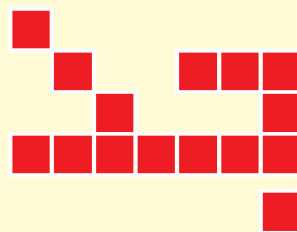
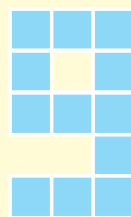
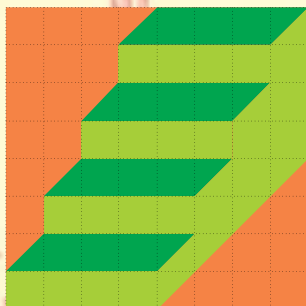
یک چیز تازه
فهمیده‌ام من
کاری ندارد
جوراب شستن

من شستم آن را
امروز با دست
چون مادر من
کارش زیاد است

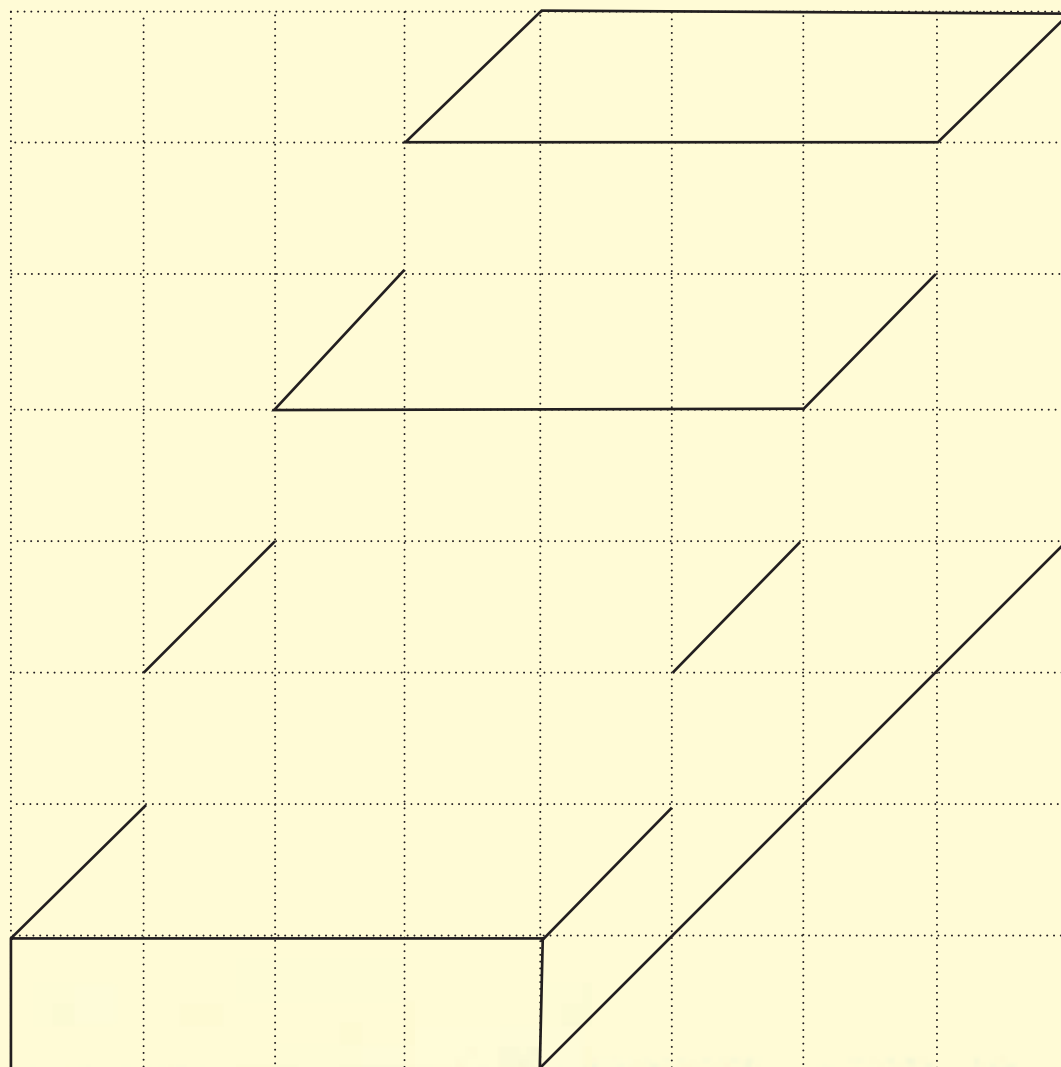
جورابم الان
روی طناب است
هم پاک و زیبا
هم خیس آب است

خورشید خانم
تاییده بر آن
پس می‌شود خشک
جورابم الان



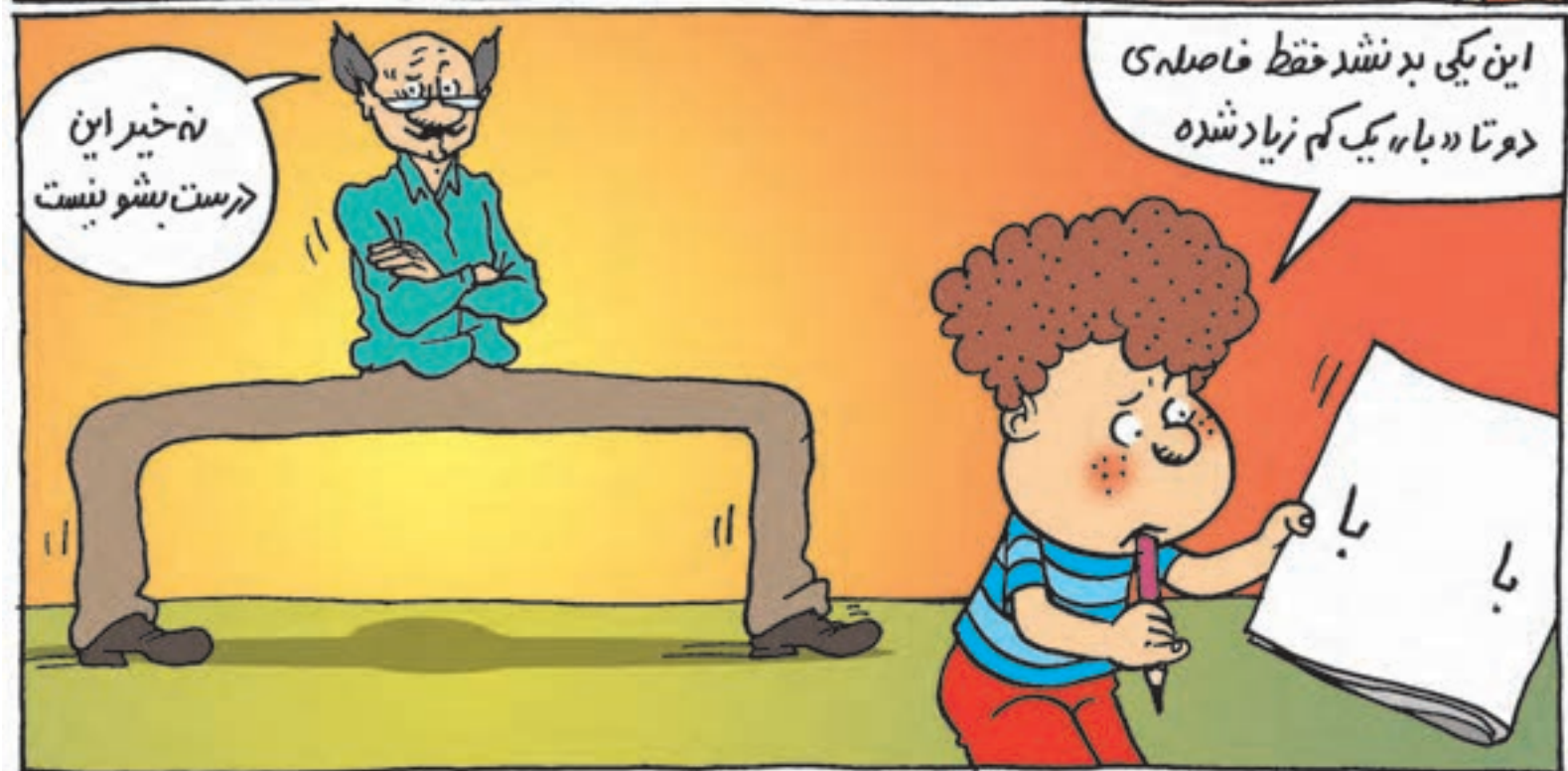


جدول را کامل و رنگ کن.













مادر



امروز مادربزرگ، برای مادرم یک چادر نماز گل گلی دوخت.
مادرم از پارچه‌های اضافی چادرش، برای من یک دامن گل گلی
دوخت.
من با پارچه‌های اضافی دامنم برای عروسکم یک روسری
گل گلی درست کردم.
مادربزرگ مادر مادرم است.
مادرم مادر من است و من مادر عروسکم هستم.





خارپشته



فیل



تمساح





طوطی





گاو میش


مهربان‌تر است

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز  از بالای درخت،  را دید و گفت: «وای! این خارهای تیز به چه دردی

می خورد؟»  گفت: «خدا این خارها را پشت من آفریده است تا هیچ کس نتواند مرا

اذیت کند. من  هستم و همه از خارهای تیز من می ترسند.»  پر زد و رفت کنار

مرداب. دید که  بزرگ از آب بیرون آمده است.  گفت: «وای! این دندانهای

تیز به چه دردی می خورد؟»  گفت: «این دندانهای تیز را خداوند به من داده است

تا با آنها غذای خودم را شکار کنم.»  در فکر حرفهای  بود که یک  نزدیک


مرداب آمد.  به  گفت: «وای! چه شاخهای بزرگی داری. این شاخها به چه


دردی می خورد؟»  گفت: «خداوند این شاخ‌ها را به من داده تا هیچ کس جرأت نکند با من

بجنگد.»  پر زد و رفت روی درخت نشست و با خودش فکر کرد و فکر کرد فکر کرد.

همین موقع  از راه رسید. زمین زیر پای  لرزید.  گفت: «می‌بینی دوست

من؟! خداوند به ، خارهای تیز داده. به  دندان‌های تیز داده. به  شاخ

بزرگ داده، به تو پاهای قوی داده، اما به من هیچ چیز نداده.»  خندید و گفت: «خداوند

به تو بال داده تا هر جا که دلت خواست پرواز کنی تو  هستی و پرهایت به رنگ گل‌ها

و برگ‌ها است. تو می‌توانی لابه‌لای شاخه‌های درخت پنهان شوی. رنگ پرهایت را خداوند به

تو داده است:  با خوش حالی پرید و رفت تا به  و  و  بگوید که

خداوند به او چه داده است.

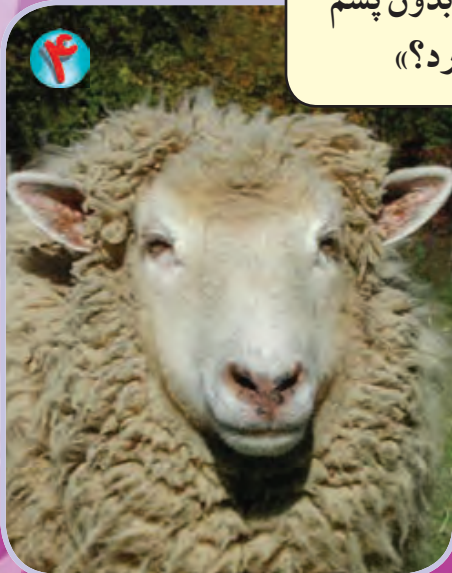
قصه‌ی پیراانان



یکی از گوسفندها ترسید و رفت دورتر از بقیه ایستاد.



گوسفندها، همه منتظر بودند تا پشم‌هایشان چیده شود.



گوسفند گفت: «گوسفند بدون پشم به چه دردی می‌خورد؟»



گوسفند مادر گفت: «چیدن پشم که ترس ندارد. ببین بره کوچولو نمی‌ترسد!»



گوسفند که خیلی احساس گرما می کرد، آمد و کنار بقیه ایستاد.



گوسفند مادر گفت: «نگاه کن آن ها در هوای گرم چه قدر سبک و سر حال هستند. تا زمستان دوباره پشم های شان بلند می شود.»



وقتی پشم های شان چیده شد، خیلی سبک و خنک و سر حال شد.

بازی



راهی را که گربه از آن زودتر
به خانه می‌رسد رنگ کن.



اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



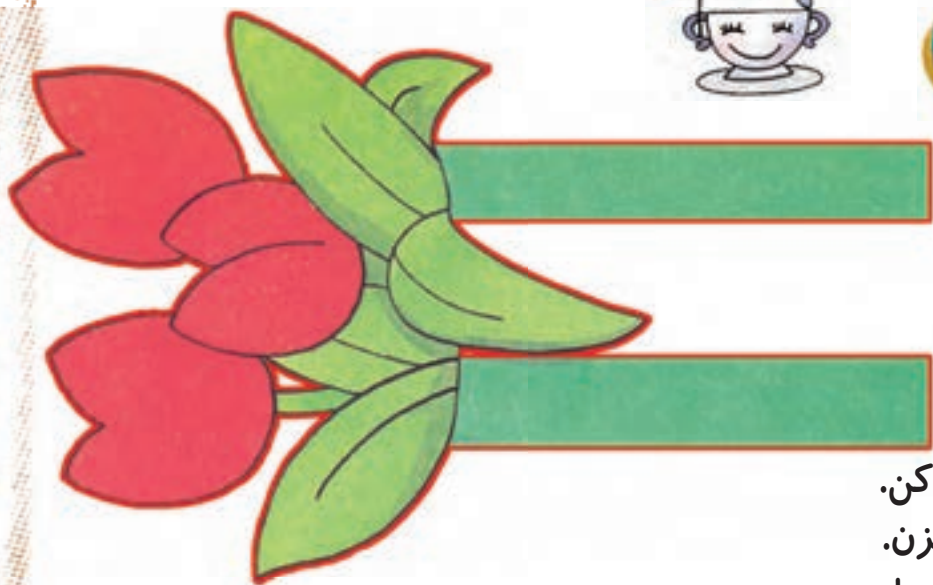
نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشور های همجوار) ۰۰۰۰۰ اریال
اروپا، افریقا، ژاپن ۱۰۰۰ اریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ اریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

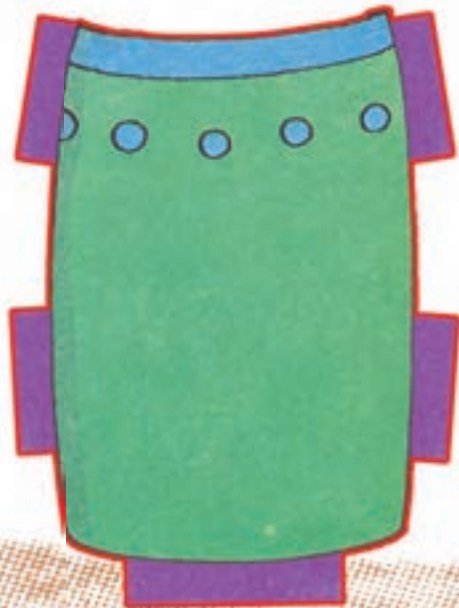
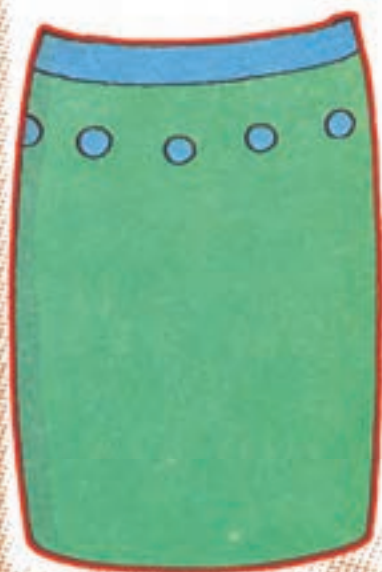
بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان

کار دستی



شکل‌ها را از روی خط (قرمز) قیچی کن.
روی قسمت‌های بنفش چسب مایع بزن.
حالا قسمت پشت پاکت را به آن بچسبان.
اگر گل را توی پاکت بگذاری هدیه‌ی تو
برای مادر آماده است.



خردسالان

دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان- نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ درمیان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : / / ۱۳ تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء



نشانى فرستنده:



جای تمير

نشر و ج

نشانى گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





دست کودک را
در دست بگیرید
و در حال بازی با
انگشتان او این
شعر را بخوانید

مصطفی رحماندوست

قصه‌ها و شعر انگشت



آقا خروسه رفت روی دیوار و اذان داد. همه فهمیدند که
صبح شده و باید که بیدار بشوند.
جوجه کوچولو بال زد و گفت: «هر چی که خوابیدیم،
بس!»

جوجه‌ی دیگه گفت: «چه کنم؟»

من می‌پریم پایین و بالا،

یک و دو و سه!»

جوجه درازه رفت که کمی نان بخره

یک نان داغ و تازه

جوجه چهارمی گفت: «برای شیر و پیر،

دارم می‌رم مغازه»

جوجه کیلو بیدار شد

دید کسی نیست، تنها شده، وای وای

گرسنه بود، گریه می‌کرد، های های



